

به نام خدا

بنیاد فرهنگی مهندس مهدی بازرگان

هم‌اندیشی در مورد

روحیات و خلق و خوی ایرانیان

متن تنقیح شده و ویرایش یافته‌ی جلسه‌ی بیستم

حسینیه ارشاد ۲۶ بهمن ۱۳۸۷

اعضای شرکت کننده در جلسه‌ی بیستم (به ترتیب حروف الفبا) خانم‌ها و آقایان:

مهندس عبدالله امینی، اکبر بدیع‌زادگان، دکتر محمدحسین بنی‌اسدی، محمد ترکمان، دکتر ناصر تکمیل
همایون، مهندس محمد توسلی، مهندس شهرام حلاج، دکتر هادی خانیکی، مصیب دوانی، امیر رضایی، ابراهیم
شاکری، محمدرضا صافی، محمود فاضلی بیرجندی، دکتر ابراهیم فیوضات، دکتر مقصود فراستخواه، مرتضی
کاظمیان، محمدجواد مظفر، مهندس امیرسعید موسوی حجازی.

طرح بحث توسط دکتر مقصود فراستخواه

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام عرض می‌کنم و با اجازه‌ی اعضای هم‌اندیشی، در این جلسه طرح بحث مختصری در ارتباط با نظریه‌ی «مم‌ها» خواهم داشت. مطابق این نظریه، «مم‌ها» ریز واحدهای فرهنگ هستند. نظریه‌پردازان مم، «مم‌ها» را متناظر با ژن‌ها قلمداد می‌کنند.

همان‌طور که می‌دانیم ژن‌ها، ریزواحدهای ارگانسیم زنده هستند. بدن ما متشکل از ۳۰ میلیارد سلول مبتنی بر اطلاعات ژنتیکی است. تمام رفتارها و حالات ما مبتنی بر یک نظام ژنتیکی است که ۳۰ میلیارد سلول با اطلاعات ژنتیکی آن را شکل می‌دهند. نظام ژنتیکی نیز به نوبه‌ی خود نتیجه‌ی فرآیند ۲ تا ۳ میلیارد سال تطور است. با اکتشافی که واتسون و کریک در ۱۹۵۳ انجام دادند، ساختار DNA شناخته شد و معلوم گشت که در ساختار شیمیایی DNA، کدهای ژنتیکی قرار گرفته‌اند و رمزهای وراثتی افراد آنجاست.

به‌طور کلی بر اساس نظریات ژنتیک، نسبت وثیقی میان دو حیطه‌ی ژنوتیپ و فنوتیپ وجود دارد. ژنوتیپ، خصایص برآمده از اطلاعات ژنتیک است، و فنوتیپ، خصایص برآمده از اطلاعات محیط و تجربه است. این دو با هم تلفیق شده و رفتار و شخصیت و خلقیات ما را شکل می‌دهد.

چنان‌که گفته شد، مم‌ها متناظر با ژن‌ها مفهوم‌سازی شده‌اند. کسانی مثل داو کینز^۱ (۱۹۸۹) و دیگران در مفهوم‌پردازی «مم‌ها» پیشقدم بوده‌اند. کتاب «ژن خودخواه» (*The Selfish Gene*) از سوی داو کینز نخستین بار در سال ۱۹۷۶ منتشر شد. بر مبنای این نظریه، مم‌ها کدهای فرهنگی هستند و فرهنگ ما را توضیح می‌دهند. در این نظریه ادعا می‌شود که مم‌ها کدهای رفتاری هستند.

اکنون این پرسش هست که موجودیت مم چیست و به اصطلاح آنها از چه جنسی هستند. از مجموع مطاوی قائلان به این نظریه بر می‌آید که آنها (مم‌ها):

۱. موجودیت زیستی و بیولوژیک دارند؛
۲. موجودیت ذهن - بدنی دارند، به عبارت دیگر جای‌شان در نظام «ذهن - بدن» (Body-Mind) ما هست؛
۳. موجودیت روان‌تنی دارند؛
۴. موجودیت اجتماعی و فرهنگی دارند.

بنابراین ترکیبی از فاکتورهای روان‌تنی، بیولوژیک و ذهن بدنی، در آمیخته با عوامل اجتماعی و فرهنگی، موجودیت مم‌ها را شکل می‌دهد. البته این دعاوی نظری مثل سایر دعاوی، قابل نقد و قابل بحث و بررسی بیشتر هستند.

1. Dawkins, Richard

طبق این آراء، مم‌ها در مغز جریان پیدا می‌کنند. کسی که خشونت می‌ورزد، در واقع، مم خشونت در مغزش وجود دارد. کسی که بچه‌اش را با سیلی تربیت می‌کند، آن مم در مغزش نفوذ کرده است. الگوها^۱، مفهوماها و ایده‌ها از طریق مم‌ها ذخیره می‌شوند؛ مم‌ها ذخایر الگویی ما هستند که کپی می‌گردند، ترجمه می‌شوند، تبدیل به هنجار می‌شوند و خود را تکرار می‌کنند.

بیشتر گفته شد که ماهیت مم مثل ماهیت ژن اطلاعاتی است. بهتر است ابتدا به ژن اشاره کنیم. ارگانسیم بدن در نسبت با محیط، نوعی سازگاری پیدا می‌کند، چیزی که به شکل جدید اول بار در تئوری‌های داروین مطرح شد و بعد توسعه پیدا کرد. این عمل سازگاری به صورت اطلاعات، در ژن‌ها و کروموزوم‌ها ضبط می‌شود. وقتی من با محیط درگیر می‌شوم و سعی می‌کنم سازگاری‌هایی با محیط پیدا کنم - چه سازگاری‌های انفعالی و چه سازگاری‌های فعال - اینها در ژن‌ها و کروموزوم‌های من با موجودیت اطلاعاتی ضبط می‌شوند و انتقال می‌یابند و تکثیر می‌شوند.

اکنون می‌توان فهمید که نظریه پردازان مم چه می‌گویند. البته چنان که بیشتر گفته شد این نظریات هنوز جای بحث زیادی دارد ولی حداقل باید بفهمیم که آنها درصدد بیان چه چیزهایی هستند. آنها قائل به این هستند که موقعیت مم، مثل ماهیت ژن، اطلاعاتی است. همان‌طور که درباره‌ی ارگانیزم، محیط و ژن گفته شد، فرهنگ نیز در نسبت با محیط، سازگاری پیدا می‌کند و نتیجه‌اش به صورت اطلاعات، در مم‌ها ضبط می‌شود و انتقال می‌یابد و تکثیر می‌شود.

فرهنگ انواع محیط‌ها و مناسبات با هم تفاوت دارد. هریک از محیط‌ها و مناسبات مختلف (مثلاً مناسبات شکار، مناسبات قبیلگی، مناسبات اقتصاد دانش، مناسبات جهان چند رسانه‌ای، محیط سرزمینی که پر حادثه و ناامن و بی‌ثبات بوده، و محیط سرزمینی که کم حادثه و نسبتاً با ثبات بوده و...) فرهنگ خاصی را اقتضا می‌کنند. فرهنگ در هر یک از آنها به اشکال متفاوت شکل می‌گیرد. به‌زعم قائلان به نظریه‌ی مم، در واقع اینجا هم مثل داستان ژن، از طریق سازگاری فرهنگ با محیط، اطلاعاتی در مم‌ها ضبط می‌شوند، انتقال می‌یابند و کپی^۲ و تکثیر می‌شوند.

هر فرهنگ حاوی کدهای اطلاعاتی است که بنا بر نظریه مم، در مم‌ها ثبت و ذخیره می‌شود. نظریه‌ی مم می‌کوشد توضیح بدهد که چگونه کدهای اطلاعاتی فرهنگ، ایجاد و فعال می‌شود. اگر در فرهنگی خشونت وجود دارد، توضیح‌اش این است که حاوی کدها و اطلاعات خشونت‌ورزی است. نگرش‌ها، الگوها و طرز

1. Pattern
2. Replicate

تفکرها و نگاه‌ها، کدهای اطلاعاتی هستند که در نظریه‌ی مم بیان می‌شود. متأسفانه در جامعه‌ی ما در مورد این نظریه‌ها خوب کار و مذاقه نشده و منابع بسیار محدودی در مورد آن وجود دارد.

از طریق مم‌ها فرآیند تکوین فرهنگ، تطور فرهنگ و انتقال فرهنگ بیان می‌شود. مم‌ها واحدهای اطلاعاتی هستند که از طریق تعامل اجتماعی و هم‌کنشی‌ها، در ذهنیت جمعی جریان می‌یابند. این ذهنیت جمعی به صورت مم‌ها کپی می‌شوند و شیوه‌های درونی شده‌ای از اندیشیدن را شکل می‌دهند. حال این سؤال هست که شیوه‌های درونی شده‌ی اندیشیدن ما چیست؟ ما چگونه می‌اندیشیم و چه شیوه‌ای از اندیشیدن را درونی کرده‌ایم؟ باور و ادراک و تصور درونی ما درباره‌ی این که مسائل زندگی را چگونه می‌شود حل کرد، چیست؟ درباره‌ی این که فرزند را چگونه می‌شود تربیت کرد چیست؟ درباره‌ی این که مشکلات اجتماعی را چگونه می‌شود حل کرد و اختلافات را چگونه باید فیصله داد، چیست؟

هر فرهنگی، شیوه‌ی درونی شده‌ای از اندیشه در این گونه موارد دارد؛ مثلاً درباره‌ی نحوه‌ی حل کردن اختلافات؛ آیا با مشاجرات تند و برچسب‌زنی و کدگذاری‌های منفی یا حذف و غارت حل باشد یا با گفت‌وگو و اقیان و مجاب شدن و صبوری؟ این را کدهای اطلاعاتی تعیین می‌کند. مم‌ها همین کدهای اطلاعاتی هستند. مم‌ها در واقع الگوهای نگرشی و رفتاری ما هستند و حاوی هنجارها و قواعد هستند. اگر قاعده‌ای است که برای حل زندگی معیشتی باید دروغ گفت، این هنجار درونی شده از طریق نوعی مم تکوین و یا تغییر پیدا می‌کند. مم‌ها، ماهیت اطلاعاتی دارند و فرهنگ حاوی این کدهای اطلاعاتی است. نظریه‌ی مم‌ها می‌خواهد توضیح بدهد که چگونه فرهنگ حاوی کدهای اطلاعاتی است و اینها چگونه کپی و تکرار و تکثیر می‌شود و انتقال پیدا می‌کند یا تغییر می‌یابد و دگرگون می‌شود.

کپی اطلاعات به صور مختلف صورت می‌گیرد:

۱. تجربه
۲. فرض پایه
۳. ایده
۴. دانش ضمنی
۵. یادگیری جدید
۶. و....

یک صورت از کپی اطلاعات، تجربه است. فرض کنید که تجربه‌ی زیستن در یک سرزمین، احیاناً به این نتیجه می‌رسد که شرایط ناپایدار است. تجربه‌ی ناپایداری، خود در واقع نوعی اطلاعات است و کد اطلاعاتی

خاصی از آن ناشی می‌شود. وقتی فرهنگی، حاوی کد اطلاعاتی ناپایداری است، در واقع حاوی یک مم است که آن مم می‌گوید زندگی ناپایدار است، شرایط ناپایدار است؛ پس باید یک جوری از فرصت استفاده کرد، نوعی فرصت‌طلبی منفی و خودمداری تلقین می‌شود؛ می‌گوید که گلیم خودت را از آب بیرون بکش، چون شرایط ناپایدار است، جهان بر آب نهاده است و زندگی بر باد؛ و الی آخر. این که شرایط اجتماعی و سیاسی ناپایدار است و به فردا اطمینانی وجود ندارد، در واقع یک کد اطلاعاتی است که کپی‌اش از طریق تجربه است. مردم از طریق تجربه این را کپی و تکرار می‌کنند و انتقال می‌دهند؛ مادرها و پدرها به فرزندان‌شان، معلم‌ها به دانش‌آموزان‌شان، نخبه‌ها به مردم، و مردم به همدیگر این کد را انتقال می‌دهند.

گزاره‌ها و فرض‌های پایه‌ای که در ما شکل می‌گیرد، دومین نوع کپی شدن مم‌هاست. مثلاً تکثیر گزاره‌ی «دیگری غیرقابل اعتماد است» نوعی کپی شدن است که به صورت یک فرض پایه شکل می‌گیرد. در ما یک فرض پایه‌ای رسوخ می‌کند که دیگری غیرقابل اعتماد است. این فرض از طریق سازگاری‌های فرهنگ با محیط، حوادث، و شرایط بر می‌خیزد و به یک کد اطلاعاتی تبدیل می‌شود و ضبط و ذخیره و کپی و تکرار می‌شود و انتقال می‌یابد و تکثیر می‌شود، و براساس آن، دیگری غیرقابل اعتماد است، پس باید فردی کار کرد و نه جمعی، باید پنهانکاری در پیش گرفت، و چنین کرد و چنان کرد و بدین ترتیب اخلاق اجتماعی خاصی شکل می‌گیرد. انباشت دانش ضمنی، نوع سوم کپی شدن است. مثلاً نوعی دانش پنهان در یک فرهنگ به وجود می‌آید که دیگران تملق را دوست دارند، و این تکثیر می‌شود و انباشت می‌یابد. در این صورت ما حامل نوعی دانش ضمنی می‌شویم که دیگران از تملق خوش‌شان می‌آید؛ اگر دانش ضمنی داشتیم که دیگران از تملق بدشان می‌آید تملق نمی‌کردیم. ولی یک دانش ضمنی پنهانی داریم که وقتی تملق می‌کنید بسیاری خوش‌شان می‌آید، و فقط بعضی‌ها چندش‌شان می‌آید، در نتیجه تملق می‌کنیم. امروزه دانش ضمنی بسیار مهم تلقی می‌شود. دانش ضمنی در رفتار ما نفوذ دارد. کشاورزی که بیل می‌زند، یک دانش ضمنی دارد، رشته کشاورزی نخوانده ولی واجد یک دانش ضمنی است. یک دانش پنهان دارد که می‌داند چگونه آبیاری کند، چگونه بیل بزند و از کارش نتیجه بگیرد. همین طور اگر ما یک دانش ضمنی داشته باشیم که دیگران از تملق خوش‌شان می‌آید، تملق به‌عنوان یک قالب رفتاری، کپی، تکرار و تکثیر می‌شود و تبدیل به هنجار و قاعده می‌شود.

سرانجام یادگیری‌های جدید از مهمترین صور کپی کردن مم‌هاست. یادگیری نوعی ماهیت مم‌تیک دارد؛ نمونه‌ای از یادگیری جدید این است که زن‌های این جامعه یاد گرفته‌اند بیایند و در جامعه مشارکت کنند؛ دیگر لازم نیست که سنگ در دهان‌شان بگذارند و پیرسند که چه کسی پشت در است. این یادگیری هم باز ماهیت مم‌تیک دارد؛ زن یاد می‌گیرد که جنس مؤنث هم موجودی مستقل مانند جنس مذکر است، تمام حقوق بشریت

را داراست و می‌تواند در جامعه مشارکت بکند. توجه به حقوق زنان و رفتارهای ناشی از آن که ارزش‌ها و هنجارهای متفاوتی با فرهنگ مذکر دارد، نوعی یادگیری جدید است و ماهیت ممیتیک دارد. همچنین این یادگیری که مردم خود را رعیت ندانند و شهروند بدانند، ماهیت ممیتیک دارد. این نشان می‌دهد که نظریه‌ی مم، به رغم هر انتقادی هم که از آن می‌شود کرد، حداقل این است که نظریه‌ای ساخت‌گرا نیست، بلکه می‌توان از طریق آن، تغییر و پویا در فرهنگ را توضیح داد. زیرا یادگیری‌های جدید را از جمله‌ی صورت‌های تکثیر مم‌ها تلقی می‌کند و اینها می‌تواند منشأ تحول و دگرگونی و پویایی بشوند. نکته مهم این است که در هر کپی، ترکیب متفاوت و متمایزی از اطلاعات تولید می‌شود؛ یعنی حتی وقتی من اطلاعات را بر اثر تعاملات محیطی از دیگران می‌گیرم، آن را جور دیگری کپی می‌کنم، در نتیجه آن داده‌ها با وجود شباهت‌های خانوادگی در میان اطلاعات، توسط من به صورت متفاوتی نسخه برداری و کپی می‌شود و این به تنوع و تحول می‌انجامد.

در اینجا این پرسش به میان می‌آید که حاملان کدهای اطلاعاتی چه کسانی هستند؟ این مم‌ها از طریق چه حاملانی جا به جا می‌شوند؟ نمونه‌ای از حاملان مم‌ها بدین قرار هستند:

مردم، کنشگران، پدر و مادر، هم‌آلان، معلّمان، نخبگان و رسانه‌ها، و ...

وقتی مولوی می‌گوید: «می‌رود از سینه‌ها تا سینه‌ها/ از ره پنهان صلاح و کینه‌ها»، به فرایندی اشاره می‌کند که در نظریه مم‌ها نیز از آن بحث شده است. وقتی نظریه‌ی مم‌ها را با آن چشم‌انداز تازه می‌خوانیم و دوباره به مولانا برمی‌گردیم، در او چیزهایی می‌بینیم که قابل مقایسه با مفهوم پردازی‌های جدید است. مم‌ها از سینه‌ها به سینه‌ها، منتقل می‌شود؛ حاملان مم‌ها، واسطه‌های انسانی هستند. مردم و کنش‌گران حاملان مم هستند. کنش‌گری که برای تغییر فرهنگ رنج معنادار می‌کشد، حامل مم و نیز مروج مم‌های جدید است. پدرها و مادرها از نخستین انتقال دهندگان اطلاعات و مم‌ها به فرزندان هستند و موجبات اجتماعی شدن و درونی شدن ارزش‌های رفتاری و نگرش‌ها در آنها را فراهم می‌آورند. افزون بر پدر و مادر، معلّمان، هم‌آلان، بچه مدرسه‌ای‌ها، هم‌شاگردی‌ها، هم‌کلاسی‌ها، بچه‌های محله، همسایه‌ها، قوم و خویش، همقطاران و همکاران، نقش مهمی در انتقال مم‌ها دارند.

نخبگان - و به‌ویژه نخبگان سیاسی - نیز، حاملان کدهای اطلاعاتی هستند. مردم غالباً بر دین حکمرانان خویشند و به پادشاهان‌شان خیلی شبیه‌تر از پدران‌شان هستند.^۱ نخبه‌ها تأثیر فراوانی بر جامعه دارند. وقتی به کسی که از نمای دور و از طریق انتشارات و گفتارهایش با او آشنا بوده‌اید، نزدیک می‌شوید و برخی رفتارها و مناسبات واقعی او را از نزدیک مغایر با دعاوی و گفتارهای اظهارشده‌اش می‌بینید تمام ارزش‌هایتان ذوب می‌شود؛ می‌گویید اگر می‌شد این ارزش‌ها را به ارزش‌های وجودی مبدل ساخت، ایشان می‌ساختند؛ اگر ایشان

۱. «الناس علی دین ملوکهم»، «الناس بملوکهم اشبه من آبائهم»

با وجود این همه مدعیات، نتوانسته ادعاهایش را عملی بسازد، پس این ارزش‌ها عملی نیست. اینجاست که مم خاصی شکل می‌گیرد که ارزش‌ها جایشان در گفتارها و نوشته‌هاست نه در کوچه و بازار و معاملات و مناسبات واقعی. رفتار یک نخبه، خیلی روی بچه‌ها تأثیر دارد. سرانجام رسانه‌ها نیز نقش غیرقابل انکاری در فرایندهای مم‌تیک جامعه دارند که برای رعایت اختصار این طرح بحث، توضیح بیشتر داده نمی‌شود.

صورت‌های جابه‌جایی مم‌ها نیز متنوع است:

تأثیر و تأثر و ارتباطات، تقلید، تجربه، خاطره، پراکسیس، یادگیری، و ...

یکی از صور جابجایی مم‌ها، ارتباطات است. سوار تاکسی می‌شویم، معامله می‌کنیم، بانک می‌رویم. این ارتباطات، این تأثیر و تأثرها همه ماهیت مم‌تیک دارند. تقلید دومین صورت جابجایی است. البته در اینجا منظور ما لزوماً شکل منفی تقلید کورکورانه و سرسپردگی نیست که در جامعه‌ی ما رواج زیاد داشته است. منظور، تقلید به معنای عام روانشناختی است. به هر حال انسان‌ها از رفتارهایی که می‌بینند، نوعی مشابه‌سازی می‌کنند. تقلید و اقتباس ممکن است شکل سازنده و مثبتی داشته باشد و با عنصری از نقد و خلاقیت و ایجاد ارزش افزوده توأم باشد و منشأ تنوع و توسعه‌ی فرهنگ بشود. ولی اگر تقلید به صورت منفی باشد باید گفت که «ای دو صد لعنت بر این تقلید باد...»

تجربه صورت دیگری از جابجایی است؛ تجربه‌ی زیستن در این سرزمین به ما می‌گوید: چنین کن، چنان نکن؛ این خوب است، آن بد است؛ این کارآمد است، آن نتیجه نمی‌دهد؛ اگر این کار را بکنی (مثلاً حقوق عمومی را رعایت بکنی) حماقت است، اگر آن کار را بکنی (مثلاً از چراغ قرمز عبور بکنی و سر مردم کلاه بگذاری) زرنگی است؛ و ...

در جلسات قبلی درباه‌ی این مباحث، از منظر نظریه‌های دیگر صحبت کرده‌ایم؛ در اینجا از منظر نظریه مم بحث می‌کنیم. تجربه‌های زیستن در این سرزمین، پایه‌های مم‌تیک رانندگی ما را و ترافیک ما را شکل می‌دهد؛ شما اجازه می‌دهید که دیگران راحت‌تر بروند، رعایت می‌کنید، خط‌کشی و چراغ قرمز و مسیر را در نظر می‌گیرید؛ و بعد می‌بینید که خیلی طول کشیده، ولی هنوز نتوانسته‌اید به مقصد برسید، و تازه، چند نفر هم نگاه عاقل‌اندر سفیه به شما کرده‌اند. پس شکست می‌خورید و تدریجاً، تجربه‌ی زیستن در این سرزمین و رفت و آمد در این خیابان‌ها به شما القا می‌کند که زرنگی بکن و برو. این، شکلی از جابجایی مم‌هاست. صورت دیگر جابجایی مم‌ها، خاطره‌هاست؛ گفته‌اند: «بگو خاطرات چیست، تا بگویم کیستی». خاطرات زیستن در این سرزمین به ما می‌گوید خلقیات مان باید این‌طوری باشد؛ «مکن در این چمنم سرزنش به خودرویی، چنان‌که

پرورش می‌دهند می‌رویم...» خاطرات به ما القا می‌کند که دسیسه‌ای در کار است و در نتیجه معمولاً علل شکست خویش را فرافکنی می‌کنیم و کمتر درصدد رفع عوامل درونی شکست بر می‌آییم. صورت دیگر، پراکسیس است. عمل‌رهای بخش و کنش انسان‌ها می‌تواند وضع را تغییر بدهد. الگوها و شیوه‌های اندیشیدن با پراکسیس تغییر می‌کنند. با الگوهای رفتاری تازه و خرده فرهنگ‌های جدید است که کنشگران مم‌های تازه‌ای ترویج می‌دهند، و در نتیجه کپی‌های جدیدی صورت می‌پذیرد؛ نسخه‌های تازه‌ای به‌وجود می‌آید، تجربه‌های تازه‌ای شکل می‌گیرد. صورت دیگر انتقال مم‌ها، یادگیری است؛ یادگیری برای زیستن متفاوت و با ارزش‌های دیگر و با خلیقات خاص. مردم می‌توانند یاد بگیرند جور دیگری ببینند، طور دیگری زندگی کنند؛ همه جای دنیا با تغییر پیش رفته است. هیچ وقت مردم کشورهای اسکاندیناوی از اول این جوری نبوده‌اند. ژن غربی و ژن اروپایی، موضوعیت علمی ندارد. بدین ترتیب چنان‌که پیشتر نیز گفته شد، نظریه مم‌ها به‌رغم هر نارسایی هم که در آن وجود داشته باشد، می‌تواند در حدی از عهده‌ی توضیح پویش‌ها و کنش‌های فرهنگی و تحول در خلیقات اجتماعی برآید.

فرایندهای مم‌تیک در فرهنگ می‌تواند به دو صورت روی بدهد:

۱. به صورت انتخاب طبیعی و سازگاری تدریجی

۲. به صورت ویروسی و جهشی

شکل تدریجی آن است که فرهنگ به تدریج حاوی اطلاعات خاصی می‌شود؛ مثلاً می‌توان به پنهان‌کاری اشاره کرد. مردم در این سرزمین به تدریج با محیط سازگار می‌شوند که پنهان‌کاری کنند به حدی که حتی در امثال و حکم آنها نیز این، نفوذ می‌کند و مثلاً می‌گویند، طلا و محل رفتن و آیین خود را پنهان بدار. ^۱ بدین ترتیب، مم پنهان‌کاری به صورت انتخاب طبیعی و تدریجی تکوین می‌یابد. اما حالت دیگری از فرایندهای مم‌تیک فرهنگ، حالت ویروسی و جهشی است. از گسترش ریا و مقدس‌نمایی بعد از انقلاب اسلامی بهمن ۵۷، می‌توان به عنوان مثال، یاد کرد. انصافاً تمسک به رفتارهای مذهبی و ریا و مقدس‌نمایی بعد از انقلاب بیشتر شده است. این نوعی تکثیر جهشی بوده است. البته منظور، گروه‌هایی درخور ملاحظه از مردم است و نه همه‌ی مردم. اصلاً وقتی که از مردم صحبت می‌کنیم در معرض نوعی مسامحه در گفتار هستیم، چون «مردم» وجود ندارد؛ این افراد، گروه‌ها و اجتماعات‌اند که وجود دارند؛ مردم یک چیز اعتباری است. مردم نه پفیوز هستند و نه قهرمان. مردم، انواع و اقسام آدم‌ها با رفتارهای مختلف هستند؛ ولی گاهی شواهدی از رفتارهای مشابه در میان آحاد و قشرهای مختلف می‌بینیم و فاکتور می‌گیریم و با یک مقدار تسامح می‌گوییم، مردم چنین و چنان‌اند. برای مثال

۱. «استر ذهبک و ذهابک و مذهبک»

بیشتر مردم ایران در شرایط و ساختارهایی که بعد از انقلاب شکل گرفت، تلاش کردند خود را تطبیق دهند؛ در نتیجه، ویروس‌های تظاهر پراکنده شد. این ویروس مقدس‌نمایی و تظاهر، یک حالت جهشی پیدا کرد. ولی آیا واقعاً مردم ایران، آدم‌های ریاکاری هستند؟ به نظر می‌آید که چنین گزاره‌هایی به معنای ذات باورانه فاقد مبنای منطقی باشند. در عین حال، در یک دوره‌ای می‌بینید که یک رفتار به شکل ویروسی و جهشی، تکثیر پیدا می‌کند. این وضع، علت دارد؛ برای مثال چون دولت، دینی شده و انواع و اقسام شرایط دست به دست هم داده است، در نتیجه انسان‌ها در این سرزمین و تحت فشار این شرایط مبتلا به ویروس مقدس‌نمایی و ریاکاری و رفتارهای چندگانه می‌شوند، یک جوری قربانی شرایط می‌شوند، بدون اینکه خودشان ذاتاً چنین باشند.

در هر صورت تمام سخن این است که مم‌ها، تکرار خود به خودی نیستند؛ در آنها عنصر کنش و یادگیری و تحول وجود دارد. همان‌طور که حتی ژن‌ها نیز تکرار خود به خودی نبوده‌اند. ما آنقدر تطور ژنتیکی پیدا کرده‌ایم تا آدم شده‌ایم، اگر تطور ژنتیکی پیدا نمی‌کردیم به تعبیری، الآن بالای درخت‌ها بودیم! اگر تطور ژنتیکی پیدا نمی‌کردیم، ما آدم نمی‌شدیم. تعبیر علمی این همان است که در تئوری‌های زیست‌شناختی تکامل آمده است، تعبیر دینی هم این می‌شود که خلقت الهی، آدم را از بحبوحه‌ی نوعی‌گزینش برتر آورده است. در قرآن آمده است که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ»^۱. فرایند تکوین و تحول مم‌ها نیز همین‌طور است و سربه‌سر تکرار خطی نیست. مم فرهنگ و از جمله در بحث ما، مم خلقیات و روحیات و اخلاقیات اجتماعی، تحول‌پذیر است و در آن امکان کنش و پوییش و یادگیری‌ها تازه و دگرگونی وجود دارد.

اعتماد و بی‌اعتمادی در ایران با تأملی در پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان

دیدگاه‌های دکتر هادی خانیکی، سخنران مدعو

بسم الله الرحمن الرحيم. حضور من در این جلسه بیشتر توفیقی برای من است برای اینکه استادان و دوستان عزیز را ملاقات و با آنان گفت‌وگو کنم؛ امیدوارم حرفی برای گفتن داشته باشم... اجازه بدهید وضعیت خودم را با تمثیلی که جناب آقای تکمیل همایون در انجمن جامعه‌شناسی بیان کردند، شروع کنم. ایشان گفتند در این اواخر از مرحوم دکتر غلامحسین صدیقی پرسیدم، استاد حال‌تان چطور است. گفتند که خیلی بد. گفتم چرا. گفتند، نه علم گذاشت بفهمیم سیاست چیست و نه سیاست گذاشت که بفهمیم علم چیست...

کسانی که مجبورند این دو عرصه را با هم قاطی کنند احتمالاً نه سیاست‌شان سیاست می‌شود و نه حرف علمی‌شان هم علمی. ولی از یک نظر دیگر، شاید بد نباشد که بشود بحثی را طرح کرد که اصحاب سیاست و اصحاب علم و اندیشه به آن پردازند. به‌خاطر اینکه کسانی که در این حلقه‌ی وسط، بین سیاست و اندیشه و علم می‌چرخند مسائلی را لمس و حس می‌کنند، و باید آن مسائل را مطرح نمایند تا استادان و صاحب‌نظران به آن پردازند. من چون بحث مرحوم مهندس بازرگان را در مورد روحیه‌ی ایرانی از جوانی دنبال کرده‌ام - بحثی که خیلی روی ما تأثیر داشت - طبیعتاً در مراحل مختلف این دیدگاه را پی گرفته‌ام که این نظر ایشان، چقدر بر یافته‌های نظری و تجربی متکی است و چقدر می‌شود آن را با یافته‌های میدانی و تجربه‌های میدانی دنبال کرد. از آنجایی که موضوع خلق و خوی ایرانیان و آسیب‌ها و آسیب‌پذیری‌هایی که با آن مواجه هستیم، دارای ابعاد فراوان است، من فقط یک موضوع آن را انتخاب کرده‌ام و به آن می‌پردازم؛ بحث بی‌اعتمادی ما ایرانیان نسبت به دیگری؛ آن دیگری ممکن است یک غیر خود سیاسی باشد یا ممکن است غیر خود اجتماعی باشد. اعتماد در ایران در چه وضعیتی است؟ آیا روالی که بی‌اعتمادی در جامعه‌ی ما طی کرده رو به بهبود است یا رو به عدم بهبود؟ از منظر جامعه‌شناختی موضوع «اعتماد» ذیل موضوع بزرگ‌تری با عنوان «سرمایه اجتماعی» مورد بحث قرار می‌گیرد. باید ببینیم بر سرمایه اجتماعی ما چیزی افزوده شده یا نه. در دو سه سال اخیر بحث سرمایه اجتماعی در تحقیقات میدانی ارزیابی شده است کسانی (مثل آقای دکتر زمانی، دکتر موسوی و...) در سال‌های اخیر در سطح ملی به این مسئله پرداخته‌اند. باید بررسی کرد که آیا سرمایه اجتماعی در ایران رو به زوال است یا رو به گسترده‌گی و عمق بیشتر. من فعلاً از این موضوع می‌گذرم، چون خودش بحث مستقلی است؛ فقط به آن بخش از سرمایه اجتماعی که بر مقوله‌ی اعتماد تأکید دارد، می‌پردازم.

ما وقتی به دیگری اعتماد پیدا می‌کنیم که بتوانیم بفهمیم رفتار او در برابر ما- یا در برابر عده‌ای دیگر- چگونه خواهد بود. طبیعی است که در جوامع کوچک، اعتماد از طریق آشنایی نزدیک به وجود می‌آید، اما در جوامع بزرگ‌تر از یک اعتماد غیر شخصی باید صحبت کنیم که به شکل غیرمستقیم ضرورت پیدا می‌کند. به عبارت دیگر، در کنار اعتماد شخصی، اعتماد اجتماعی هم به وجود می‌آید، و ذیل اعتماد اجتماعی، اعتماد سیاسی شکل می‌گیرد. این نوع دوم اعتماد را اعتماد تعمیم یافته هم می‌گویند که برای جامعه‌ها سودمندتر است، چرا که در جامعه‌های جدید، اعتماد نمی‌تواند براساس آشنایی‌های چهره به چهره و فردی شکل بگیرد. به این ترتیب است که بحث سرمایه اجتماعی- و به تبع آن، موضوع اعتماد- معمولاً در جامعه‌ی مدنی متأثر از گسترش دموکراسی است که باعث رشد شهروندی- با جهت‌گیری‌های معطوف به اجتماع و قانون‌مداری و کاهش فاصله‌ها و افزایش گفت‌وگو- می‌شود.

هم وجه اجتماعی و هم وجه سیاسی اعتماد را در ایران نیز به شاخص‌ها یا متغیرهای کمی تبدیل کرده‌اند؛ من سعی می‌کنم در این فرصت به بعضی از نتایج آن اشاره کنم. در برابر اعتماد متقابل میان مردم و حکومت، بی‌اعتمادی است. بی‌اعتمادی که حکومت به مردم دارد، یا جامعه به حکومت دارد، سازمان و فرد و شهروندان به یکدیگر دارند. این وضع- متأسفانه در شئون مختلف اجتماعی و سیاسی ما وجود دارد. به نظر من ما حتی باید از وجه اخلاقی صحبت کنیم که خواست جامعه‌ی مدرن است. جامعه‌ی جدید جامعه‌ای است که در آن تقسیم کار انجام شده، و اعتماد زاینده‌ی اخلاقیات در جامعه است. اگر جامعه، جامعه‌ی اخلاقی باشد محیط اجتماعی هم مملو از اعتماد می‌شود، چون قواعد اخلاقی تضادها و تنش‌ها را تخفیف می‌دهد و امکان همکاری و مودت را در تعیین وظایف افراد، آموزش، نظم و همه‌ی آن چیزهایی که به تقسیم کار منجر می‌شود به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، اگر در جامعه‌ی انسجام بالا باشد اعتماد هم بالاست. بعضی از جامعه‌شناسان، اعتماد را معادل ایمان هم می‌گیرند و همه‌ی اینها را وارد بحث مبادله می‌کنند. بالاخره جامعه‌ی مدرن، جامعه‌ی مبادله است، جامعه‌ای است که در آن بده و بستان وجود دارد. آن رابطه‌ی اجتماعی که مبتنی بر مبادله است نیازمند به اعتماد است.

بعضی‌ها در ارزیابی اعتماد در جامعه‌ی ما می‌گویند، ما در حوزه‌ی اقتصاد به سمت مبادله رفته‌ایم ولی در سیاست به مبادله رو نیاورده‌ایم و در نتیجه یک ناهمخوانی وجود دارد. در یک عرصه (سیاست)، مذاکره امر خیلی بدی ارزیابی می‌شود ولی در عرصه‌ای دیگر (اقتصاد) مبادله امر خیلی خوبی توصیف می‌گردد؛ اینها با همدیگر نمی‌خورند.

اندیشمندانی چون ماکس وبر، مقوله‌ی اعتماد را در جوامع پیشامدرن و مدرن با همدیگر متفاوت می‌دانند. اعتماد در جوامع پیشامدرن براساس سنت‌ها و رسوم کهن و ویژگی‌های فرهنگ‌دانه است در حالی که اعتماد در

جوامع مدرن براساس قانون و مقررات عقلانی شکل می‌گیرد. در نتیجه کنش اعتماد ممکن است عاطفی یا عقلانی باشد. من می‌خواهم از نوع دیگری از اعتماد سخن بگویم که حالا به‌خصوص در جامعه‌ای مثل ما باید آن را از زاویه بی‌اعتمادی - که رفتارش هستیم - مطرح کرد. کسانی مثل هابرماس در حوزه‌ی جامعه‌شناسی به سیاست بی‌اعتمادی می‌پردازند و آن را ذیل بحث کسری و بحران مشروعیت مطرح می‌کنند. به نظر آنها، وقتی اعتماد در جامعه‌ی مدرن شکل می‌گیرد که حوزه‌ی عمومی و گستره‌ی همگانی، عرصه‌ای شود که اندیشه‌ی آزاد در آن شکل بگیرد. اگر حقوق مدنی، هنجارهای قانونی، آزادی‌های فردی و عرصه‌ی عمومی محدود شوند، دموکراسی، شکل‌گیری پیدا می‌کند و نوعی کسری مشروعیت و بی‌اعتمادی، شکل می‌گیرد. یا وقتی که وابستگی مردم و جامعه به دولت پر دامنه شود و نهاد جامعه به دولت وابسته شود در اینجا است که بی‌اعتمادی شکل می‌گیرد. هر چه حوزه‌ی عمومی گسترده‌تر شود اعتماد بیشتر می‌شود و هر چه این عرصه محدودتر شود، اعتماد هم کمتر می‌شود. در جوامع مدرن، اعتماد در آن حد وجود دارد که حتی به اعضای احزاب مخالف هم اعتماد وجود دارد؛ ولی وقتی که پیشرفت و عقلانیت حاکم نیست، اعتماد هم پایین می‌آید؛ یعنی اعتماد، سطح رضایت از زندگی، مدارا، نهادهای دموکراتیک و امثال اینها مفاهیم مرتبط به هم هستند.

در حوزه‌ی تخصص من - که بیشتر مقوله‌ی رسانه‌هاست - نیز این مسئله مطرح است؛ رسانه‌ها می‌توانند موجب کاهش اعتماد نسبت به نخبگان سیاسی بشوند، به‌خصوص در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ما که در حال توسعه است. من سه فضا را با همدیگر متفاوت می‌دانم؛ فضای رسانه‌ای نسبت به جامعه‌ی سیاسی و جامعه‌ی سیاسی نسبت به فرهنگ عمومی جامعه. یعنی ما در سه فضای متفاوت سیر می‌کنیم و گاه تصور می‌نماییم که این سه فضا، یکی است، در حالی که این‌گونه نیست. مثلاً در نظر بگیرید که فضای امروز انتخابات در فضای رسانه‌ای با فضای امروز انتخابات در فضای سیاسی یا فضای امروز انتخابات در جامعه، سه فضای متفاوت هستند. در بحث مم‌ها - که آقای دکتر فراستخواه به آن پرداختند - فقط می‌خواستم نتیجه‌گیری کنم که اعتماد در جامعه‌ی پیشامدرن مقوله‌ای متفاوت است. اما این مسئله (اعتماد) در ایران چگونه است؟

در ایران چند کار پژوهشی در این خصوص انجام شده است که بحث‌های نظری ما را نیز قابل ارزیابی می‌کند. یکی از آنها کاری است که در سال ۱۳۵۳ در قالب یک طرح ملی توسط مرحوم دکتر اسدی و آقای دکتر محسنی انجام گرفت؛ این طرح کوشید با متغیرهایی وضعیت نگرش ایرانیان را تعریف کند و بسنجد. آن کار، سنگ بنایی شد برای کار کمی و میدانی بعدی که در دولت آقای خاتمی انجام گرفت. طبق ماده‌ی ۱۶۲ قانون برنامه سوم توسعه، وزارت ارشاد ملزم شده بود همان‌گونه که با شاخص‌هایی، وضعیت اقتصادی کشور ارزیابی می‌شود، ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان هم سنجیده شود. وزارت ارشاد مکلف شد معیارها و متغیرهایی را تعریف کند و هر دو سال، تغییرات نگرش‌ها را در ایران ارزیابی نماید و نشان دهد. حاصل این قانون، دو موج از این

تحقیق بود که در سطح کشور (۲۸ استان آن زمان) انجام گرفت. مفاهیمی مثل باورهای دینی، باورهای سیاسی، ترجیحات سیاسی، ارزش‌های اجتماعی، هنجاری اجتماعی، احساس آسایش و احترام، احساس عدالت و امنیت، دوستی و همبستگی اجتماعی، گرایش‌های رسانه‌ای و... در جامعه مورد مطالعه قرار گرفتند. عنوان این طرح، «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان» بود که دو موج‌اش انجام منتشر شد و نتیجه‌ی موج سوم با تغییر دولت، منتشر نشد. این مفاهیم کلی با متغیرهای زمینه‌ای مثل سن، جنسیت، تحصیلات، وضع فعالیت، تأهل، قومیت و مذهب و... سنجیده شد. پژوهش مزبور، منبعی قابل رجوع برای شناخت و تحلیل نگرش‌ها و سنجش‌های سرمایه اجتماعی است. من بعضی از نتایج آن تحقیق را خدمت‌تان عرض می‌کنم و نتیجه‌گیری می‌نمایم.

این پیمایش نشان می‌دهد تصویری که جامعه‌ی ما از خودش دارد با یافته‌هایی که من به آنها اشاره می‌کنم نزدیک است. از نظر پاسخ‌گویان در سطح ملی، کمیاب‌ترین ارزش اخلاقی مثبت در جامعه‌ی ما انصاف است با ۳۸/۳ درصد؛ رایج‌ترین ارزش اخلاقی منفی نیز، تقلب و کلاهبرداری است با ۶۴/۶ درصد. یعنی تصور جامعه‌ی ما از خودش اصلاً تصور اخلاقی نیست؛ جامعه‌ای است که در آن انصاف کم، و تقلب و کلاهبرداری بالاست. میانگین کلی سلامت جامعه ۴۱ می‌شود، یعنی کمتر از حد متوسط.

پاسخ‌گویان، جامعه را اصلاً جامعه‌ی عادلانه‌ای نمی‌دانند؛ میانگین احساس عدالت، در بین پاسخ‌گویان ۳۹/۲ درصد است. بیشترین احساس بی‌عدالتی، در خصوص برابری مردم و مسئولان است، و بعد از آن در مورد بی‌عدالتی اقتصادی. میانگین احساس امنیت در جامعه - در این حوزه - ۳۹ است که کمتر از حد متوسط محسوب می‌شود. آنچه که هشدار دهنده‌تر به نظر می‌رسد این است که با افزایش تحصیلات و کاهش سن، احساس امنیت کمتر می‌شود، یعنی تحصیل‌کردگان و جوانان، از احساس امنیت اجتماعی کمتری نسبت به میان‌سال‌ها و کسانی که تحصیلات کمتری دارند، برخوردارند. میانگین احساس امید اجتماعی ۳۲/۵ است که نشان‌دهنده‌ی بالا بودن میزان بدبینی نسبت به آینده است. کمترین میزان احساس امید اجتماعی در میان دانشجویان و دانش‌آموزان است با ۳۰/۷ درصد. در برابر آن، احساس امید فردی بالاتر از امید اجتماعی است؛ یعنی ۳۹ درصد نسبت به آینده‌ی فردی خودشان امیدوار هستند و ۳۳ درصد ناامید. به عبارت دیگر، شهروند ایرانی معتقد است که خودش باید آینده‌ی خودش را بسازد نه دیگری؛ دیگری اعم از خانواده، حکومت، نهادهای اجتماعی مدنی و نظایر آنها. به عبارت دیگر، این ارقام بالا بودن سطح فردیت را در فرهنگ ما نشان می‌دهد.

بیشترین تغییر نهادها در مقایسه‌ی این دو تحقیق، در ۳۰ سال (بین ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۳) در جهت دموکراتیک شدن جامعه‌ی ایرانی و به عبارت دیگر در جهت اعتماد پیدا کردن نسبت به کسی غیر از خود، در خانواده رخ داده است. یعنی در خانواده ایرانی در فاصله‌ی تقریباً سه دهه (از سال ۱۳۵۳ تا ۱۳۸۳) حدود ۳۲ درصد از سهم مردان در تصمیم‌گیری در خانواده کاسته شده است. در تحقیق سال ۵۳ حدود ۷۲ درصد تصمیم‌گیری خانواده را متکی

به مردان می‌دانند، اما در تحقیق سال ۸۳ سهم مردان از تصمیم‌گیری در خانواده کاهش پیدا کرده و به ۴۰ درصد رسیده، و سهم زنان و فرزندان- در این حوزه- بیشتر شده است. به عبارت دیگر، نهاد خانواده مهم‌ترین نهاد اجتماعی ما محسوب می‌شود که در حال تغییر است، و به سمت نوعی مشارکت جویی، سمت‌وسو یافته و می‌یابد. ولی آن چیزی که نگرانی کسانی مثل مرحوم مهندس بازرگان را در مورد فردگرایی ایرانی، تشدید می‌کند این است که ظاهراً فرد پس از سه دهه، تنها اندکی بزرگ‌تر شده و به خانواده رسیده است؛ بعد از خانواده بیشترین اعتماد به اقوام است و بعد از آن، نسبت به دوستان و بعد به حکومت. یعنی هرچه فرد به نهادها نزدیک‌تر است اعتماد بیشتری وجود دارد. نگاهی به نتایج تحقیق نشان می‌دهد که مشارکت اجتماعی- که پایه‌های مبتنی بر اعتماد است- هنوز جایگاه لازم را در رفتارهای فردی ما ایرانیان پیدا نکرده است؛ یعنی از باشگاه‌های ورزشی گرفته تا انجمن‌های صنفی و احزاب سیاسی، هنوز میزان مشارکت مردم در سازمان‌های اجتماعی، بسیار کم است. به عبارت دیگر، آن نقدی که معمولاً در حوزه‌ی سیاست مطرح می‌شود که جامعه‌ی ما تمایلی به مشارکت ندارد در حوزه‌ی اقتصاد نیز مشاهده می‌شود؛ افراد تمایلی به کارهای مشارکت‌جویانه‌ی اقتصادی ندارند. یعنی حزب سیاسی و شرکت اقتصادی از این نظر (مشارکت) حتی با باشگاه ورزشی، تفاوت معناداری ندارند. مقایسه‌ی داده‌های دو مقطع زمانی ۵۳ و ۸۳ نشان می‌دهد که میزان مشارکت اجتماعی در هر دو سال پایین است، البته چون نهادها و سازمان‌های اجتماعی در این دو مقطع (۵۳ و ۸۳) تغییر کرده‌اند همه‌ی اینها را نمی‌شود کاملاً با همدیگر مقایسه کرد؛ مثلاً نهادهای پیش‌آهنگی در آن زمان وجود داشته اما بعد تغییراتی یافته است و اینها را نمی‌شود به طور کامل با یکدیگر مقایسه کرد. ولی در آنجایی که وضع مشابه است (مثلاً مشارکت در انجمن اولیا و مربیان یا خانه و مدرسه قدیم) میزان مشارکت در هر دو مقطع زمانی (۵۳ و ۸۳) پایین است. در سال ۵۳ حدود ۷ درصد است و در سال ۸۳ حدود ۱۲ درصد عضو این نهاد هستند.

در شاخصی دیگر، مردان و جوانان بیشتر از زنان و افراد میانسال و مسن در باشگاه ورزشی عضویت دارند. این همان بحث است که در جامعه‌ی مدرن مطرح می‌شود؛ به دلیل اهمیتی که ورزش پیدا کرده، می‌بینیم که در این حوزه، میزان مشارکت افزایش یافته است. ضمن این که میزان عضویت در باشگاه‌های ورزشی با افزایش تحصیلات افزایش پیدا می‌کند. این دیگر تجربه‌ی دوستانی مثل مهندس توسلی است که بگویند چطور برخلاف نسل ما که وقتی میزان گرایش به سیاست بیشتر می‌شد یا سطح تحصیلات بالاتر می‌رفت، گرایش به ورزش کمتر می‌گردید، اکنون وضع معکوس شده است.

در مورد اتحادیه‌های صنفی، انجمن اولیا و مربیان، و انجمن‌های صنفی نیز مشارکت مردان هنوز بیشتر از زنان است. وقتی گرایش به سمت کنش‌های اجتماعی ارزیابی می‌شود، مشارکت جوانان در آن کمتر مشاهده می‌گردد؛ جوانان رغبت کمتری به مشارکت در شوراهای محلی دارند و افزایش تحصیلات هم باعث می‌شود که گرایش به مشارکت در این بخش‌ها کاهش پیدا کند.

مجموعاً اگر خواسته باشم خیلی خلاصه جمع‌بندی کنم، می‌توانم بگویم که آن ساختارها و نهادهای گشوده و بازی که می‌توانست - و می‌تواند - زمینه‌ی اعتماد را افزایش بدهد و افراد در آنها با نوعی تربیت شهروندی آشنا شوند و بتوانند دیگری را براساس مدارا بپذیرند، یا نسبت به دیگری اعتماد داشته باشند، چندان مهیا و موجود نیست. غریبه در تفکر سنتی یعنی کسی که خطری می‌آفریند، اما در شکل جدید، غریبه یعنی کسی که خطری ندارد. یعنی در درجه اول باید بپذیریم که با او می‌شود صحبت کرد و ارتباط برقرار نمود. این شکل جدید از اعتماد به غریبه و دیگری، هنوز در جامعه‌ی ما شکل نگرفته است.

یافته‌ها ما را نسبت به یک بحران اعتماد اجتماعی در ایران هوشیار می‌سازد. این بحران، سطح خاصی ندارد، فقط مخصوص جامعه یا حکومت نمی‌شود؛ در میان گروه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی وجود دارد. مثلاً حدود دو سوم پاسخگویان در همین تحقیق عنوان کرده‌اند که به مردم اعتماد ندارند در حالی که این عدد، این در سال ۵۳ حدود ۴۵ درصد بوده است. کاهش اعتماد اجتماعی را در طول سه دهه به صورت تشدید یافته‌ای می‌شود دید. بی‌اعتمادی در میان زنان نسبت به مردان بیشتر است، در حالی که سهم مشارکت اجتماعی زنان افزایش پیدا کرده، و این خود نشان‌دهنده‌ی بحران است. بی‌اعتمادی در نسل جوان بیشتر از گروه‌های سنی دیگر است که این نیز نشان‌دهنده‌ی شاخص‌های بحران است. بی‌اعتمادی با بالا رفتن میزان تحصیلات بیشتر می‌شود، که این هم نشانه‌هایی از بدبینی و یأس در گروه‌های تحصیل کرده است؛ وضعی که به صورت فرار مغزها - یا به تعبیر قشنگ‌تر، مهاجرت مغزها - قابل مشاهده است. متأسفانه در بررسی عوامل ترقی در جامعه - که با شاخص‌هایی مثل تحصیلات، موقعیت خانوادگی، ثروت و پشتکار فردی، سنجیده شده - می‌بینیم که نقش تحصیلات در موفقیت‌های اجتماعی پایین آمده و نقش پشتکار فردی یا تلاش فرد در آن بالا رفته است.

خلاصه کنم؛ بنده خواستم به اجمال بگویم که توجه کوچکی به طرح پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌ها از این منظر - با وجود نارسایی‌هایی که می‌تواند در تغییر و تعویض متغیرها در آن وجود داشته باشد - نشان می‌دهد که شاخص‌های کمی یا یافته‌های میدانی نیز تأیید می‌کند که واحد تغییر در جامعه‌ی ما هنوز فرد است و نه نهاد و جامعه. خیلی متشکرم.

مهندس عبدالله امینی

بسم الله الرحمن الرحيم... آقای دکتر فراستخواه بفرمایید که آیا مم‌ها، اطلاعات (Information) هستند یا داده (Data)؟ اگر اطلاعات هستند، داده‌های آن کدام است و اگر داده هستند، آیا این داده‌ها شبیه ژن‌ها هستند که عوامل دیگری موجب می‌گردد به اطلاعات تبدیل شوند و بعد یک سیستم تشکیل بدهند، و آن وقت از آن چیزی خارج شود؛ یا اینکه خودشان سیستم هستند و از طریق اطلاعات - که در حقیقت در جای دیگر روی

داده‌ها اثرگذاری شده- تبدیل و پردازش شده‌اند، و این اطلاعات، سیستمی را ایجاد کرده است، که آن سیستم موجب می‌شود مواردی که شما فرمودید اتفاق بیافتد؟ چون می‌دانید که از جهت آماری و علم آمار، ترکیب اینها می‌تواند حالات متعددی را سامان دهد و اصلاً هم قابل شمارش نیست و ما نمی‌توانیم حتی بررسی کنیم؛ اما اگر به صورت «داده» باشد، قابل شمارش است، کما اینکه شما فرمودید که ژن‌ها ۳۰ میلیارد هستند. آیا داده‌های مربوط به م‌ها هم قابل شمارش‌اند؟ و سؤال دیگر من این است که اگر م‌ها به صورت «داده» هستند، آیا این داده‌ها برای همه‌ی جوامع بشری یک عدد ثابت است و محدودیت دارد یا خیر، محدودیت ندارد. متشکرم.

دکتر محمد حسین بنی‌اسدی

عرض کنم که شما [دکتر فراستخواه] م‌ها را مشابه ژن‌ها و DNA قلمداد فرمودید. ژن‌ها و DNA یا زیر میکروسکوپ قابل مشاهده هستند و یا از طریق تجزیه‌ی شیمیایی ما می‌توانیم به وجود DNA پی ببریم، و برای هر کسی هم یک نوع مشخصی است، یعنی وجود عینی دارد. سؤال من این است که آیا م‌ها هم وجود عینی دارند یا یک اختراع ذهنی‌اند که تشابه یا آنالوژی دارند. اگر دومی موردنظر است، سؤال من این است که شناخت م‌ها چه کمکی به ما می‌کند؟ چون تقریباً تمام مطالبی که مطرح فرمودید این است که م‌ها در انتقال اطلاعات نقش دارند و باعث یادگیری و با انتقال اطلاعات یا دانش از یک نفر یا از یک نسل به نسل دیگر می‌شوند. بنابراین به کارگرفتن این مفهوم چه پیشرفت و کمکی می‌کند که اگر این مفهوم را نداشتیم نمی‌توانستیم آن پیشرفت را داشته باشیم. اساس کار روی ارتباطات (Communication) است؛ این م‌ها، چیزها یا مقوله‌هایی هستند که کار برقراری ارتباط را از یک نفر یا یک نسل به فرد یا نسل دیگر انجام می‌دهند. بدون استفاده از این مفهوم هم ما می‌توانیم بگوییم که ارتباط به صورت زبان‌های کلی ممکن و انجام می‌شود. خیلی ممنون.

دکتر ناصر تکمیل همایون

ضمن تشکر از بیانات آقای دکتر فراستخواه که من امشب واقعاً بیشتر از همیشه استفاده کردم... در مورد موارد و مصادیق بی‌اعتبار دانستن دنیا و بی‌اعتمادی به دیگران، می‌توان از دیوان حافظ، اشعاری را به عنوان مشاهده ذکر کرد؛ مثلاً «مرا در منزل جانان چه امن و عیش چون هر دم / جرس فریاد می‌دارد که بر بندید این محمل‌ها» این یک نوع بی‌اعتمادی است، یا در مورد بی‌اعتمادی به دیگران: «در این زمانه رفیقی که خالی از خلل است / صراحی می‌ناب و سفینه غزل است»... اگر فرصت شود می‌توان شواهد مشابه را بیان کرد.

دومین عرض بنده با تشکر از آقای دکتر خانیکی- که واقعاً از بحث ایشان استفاده کردیم- این است که: چون دکتر صدیقی اولین کسی بود که به من یاد داد- از قول مرحوم علامه قزوینی می‌گفت- که اگر خواستی «بسم الله الرحمن الرحیم»

را هم بنویسی باز به قرآن رجوع کن و دقیق بنویس؛ این دقت دکتر صدیقی، من را بر آن داشت که الان عرض کنم، جمله‌ای که من در آن جلسه گفتم و استاد خانیکی یادشان بود و امروز گفتند، این بود که دکتر صدیقی گفت: «آقا! نه سیاست گذاشت به علم برسیم، و نه علم گذاشت به سیاست برسیم.» چون بحث‌های این جلسات ثبت و ضبط می‌شود و انتشار پیدا می‌کند، بهتر است عیناً جمله‌ی خود دکتر صدیقی گفته شود. خیلی ممنون.

مصیب دوانی

آقای دکتر فراستخواه عرض کنم که جنابعالی فرمودید، م‌ها زیر مجموعه یا خرده ریز فرهنگ هستند. فکر می‌کنم برای اینکه م‌ها را دقیق بفهمیم باید تعریفی دقیق و علمی از فرهنگ ارائه دهیم که در اینجا ارائه نشد... همان‌طور که دوستان مستحضرند تعاریف بسیار متعددی از فرهنگ انجام شده ولی تعریف خلاصه و چکیده فرهنگ شاید این باشد: مجموعه‌ی آداب و رسوم. آداب همان ادبیات و آن چیزی است که درون انسان‌ها قرارداد و رسوم آن چیزی است که برون انسان‌هاست. وقتی وارد یک روستا می‌شویم رسوم آن را بلافاصله می‌بینیم، ولی برای اینکه آداب آنها را ببینیم باید چند روزی با آنها زندگی کنیم... پرسش من این است که م‌ها در قالب آداب هستند یا در قالب رسوم؟

محمدجواد مظفر

پرسش من از آقای دکتر خانیکی است؛ می‌خواستم ببینم با توجه به ویژگی پنهان‌کاری و دورویی ما ایرانیان - که آقای دکتر فراستخواه هم بارها در بحث‌هایشان مطرح کرده‌اند - در یک نظرسنجی علمی و کار آماری دقیق مانند «پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌ها»، چطور می‌توانیم به این آمارگیری‌های اجتماعی و نظرسنجی‌ها، اعتماد کنیم؟ فرض کنید همین نظر سنجی‌هایی که این روزها درباره‌ی انتخابات انجام می‌شود، چقدر دقیق هستند؟ متخصصان و استادان دانشگاه در این حوزه (آمار و پژوهش و جامعه‌شناسی و...) آیا راهکاری پیدا کرده‌اند که خطا را در نظرسنجی - به‌ویژه در ایران - به حداقل برسانند؟ آیا یک جور بومی کردن نظرسنجی در ایران انجام شده است؟ این نکته و پرسش را با توجه به همان خصوصیت ایرانیان مطرح می‌کنیم و نیز برای این که به‌دام نظرات غیرشفاف و غیرحقیقی نیافتیم و فریب نخوریم، و دلخوش باشیم که نظرسنجی درست و علمی انجام شده است. متشکرم.

دکتر فراستخواه

... خیلی مختصر در مورد پرسش‌های مطرح شده عرض می‌کنم:

در ارتباط با «داده‌ها» که دوستان به‌درستی توجه دارند و یادآوری کردند که تفاوتی بین اصطلاح داده (Data) و اطلاعات (Information) وجود دارد، عرض کنم: بله، وقتی ما از اطلاعات صحبت می‌کنیم، جنبه‌ی

صفر و یک ندارد؛ یعنی این طور نیست که تا یک جایی چیزی «داده» است و بعد اطلاعات می شود؛ یک طیف وجود دارد که از Data شروع می شود، بعد Information می شود، بعد Knowledge، و بعد حتی Wisdom. این که من ابتدا داده های پراکنده ای دارم، بعد آنها فرم پیدا می کنند، صورت بندی می شوند، Information و بعد Knowledge می شوند و بعد حتی به یک نوع خرد و شعور برای من تبدیل می گردند. که البته باز هم بعد از این به چیزهای دیگری می رسم و همین طوری ادامه پیدا می کند، ولی اینها زیاد به این شکل مقوله ای از هم جدا نیستند؛ یک چیزی یک مقدار خاصیت Data دارد یک مقدار خاصیت Information پیدا می کند و بعد دوباره یک مقدار خاصیت Knowledge می یابد؛ این طوری تحول پیدا می کند. تا جایی که من به حدود ۸ - ۹ مقاله و دو کتاب در این زمینه مراجعه کردم اینها گفتند که ممها خاصیت اطلاعاتی دارند، می گویند NTT است، یک نوع Inform NTT است، یک نوع موجودیت اطلاعاتی است. منتها خود این اطلاعات گاه خیلی لاغر می شود و جنبه ی نادری دارد. مثلاً بنده شواهدی را می بینم، رفتارهایی را می بینم؛ پدرم مادرم داستان هایی می گویند، رفتارهایی می کند؛ معلم نیز و... اینها در ابتدا بیشتر خاصیت داده دارند بعد- به تدریج- که یک مقدار وضوح پیدا می کنند برای من تمایز پیدا می کنند و نوعی فورموله می شوند، برای خودم صورت بندی می شوند، Information می شود و به تدریج Knowledge می شوند و به تدریج به نوعی شعور رموز تبدیل می گردند که در من جریان پیدا می کنند... من ممها را این جور می فهمم... مثلاً این چیزی که آقای دکتر خانیکی می فرماید که اعتماد وجود ندارد و ما دچار نوعی بحران بی اعتمادی شده ایم، و سرمایه اجتماعی مان کم یا بحث انگیز شده است؛ یعنی نوعی از همان شواهد و رفتارها، شروع شده و به تدریج بیشتر و بیشتر شده است. مثلاً در همان دفعه ی اول که قرار شد برای مرحوم آقای بازرگان مراسمی در اینجا (حسینیه ارشاد) برگزار شود، و نشد، من به خاطر یک کار دانشگاهی با کمی تأخیر به محل مراسم آمدم... بعد یکی از همکاران را دیدم که گفتند: «مراسم برگزار نمی شود و تازه خود من هم به لطایف الحیلی توانسته ام از چنگ چند مأمور نجات پیدا کنم؛ پسر من را فراری دادم، کارت ام را گرفتند، و... و اینها فقط به دلیل این که پرسیدم چرا مراسم برگزار نمی شود...» ببینید، ایشان و پسرش این شواهد را می بیند و به تدریج به این می رسد که مثلاً بترسد و پنهان کاری کند. نتیجه ی این شواهد و این که فقط ۴ روز برای گرفتن کارت اش می رود و می آید، آن چیزی می شود که به فرموده ی آقای دکتر، نوعی کسری مشروعیت و بحران مشروعیت در جامعه به وجود می آید، بی اعتمادی به نهادهای عمومی و چیزهای دیگر... آن نکته ای که حضرت عالی به درستی برای ما یادآوری فرمودید، به هر حال اینها به شکل فزای اطلاعاتی هستند؛ گاهی خیلی نحیف هستند، بیشتر جنبه ی داده ای دارند و کمتر نفوذ می کنند، کمتر منشأ رفتار می شوند، کمتر برای ما الگو می سازند؛ وقتی بیشتر می شوند که شواهد تکرار می شود و در نتیجه می توانند جنبه ی اطلاعاتی پیدا کنند...

اما در ارتباط با فرمایش آقای دکتر بنی اسدی، ایشان نکته‌ی خوبی را برای ما مطرح کردند... به نظر من حتی DNA هم جنبه‌ی Abstract و انتزاعی دارد، یعنی مطابق آن چیزی که ما الان در فلسفه علم می‌خوانیم و دانشمندان تقریباً به آن مقررند، حتی ماده هم یک مفهوم فلسفی است؛ ماده آنجا نیست که ما واقعاً ببینیم، ما آن را می‌سازیم. در واقع ما بیشتر انتزاع می‌کنیم؛ ماده هم نوعی مفهوم انتزاعی است که ما برای یک موجودیتی ساخته‌ایم؛ پشت‌اش نظریه‌ها وجود دارد. منتهی وقتی به مم می‌رسد، بحث از مقوله‌ی ژن هم پیچیده‌تر می‌شود؛ چون موضوع مرتبط با انسان است. هر چه از ماده به انسان می‌رویم که رفتار دارد، شعور و اراده و ناخودآگاهی دارد، موضوع پیچیده‌تر و تنوع بیشتر می‌شود، و البته بحث جنبه‌ی تجربیدی و انتزاعی و Abstract می‌یابد و پشت‌اش نظریه‌ها قرار می‌گیرد. از طریق نظریه‌هاست که می‌توانیم توضیح بدهیم یا نمی‌توانیم توضیح بدهیم؛ از چنگ نظریه‌ها فرا می‌رود و می‌گریزد و از زیر تعریف می‌لغزد. در نتیجه همان‌طور که حضرت عالی فرمودید، ما در مورد ویروس یا ژن می‌توانیم خیلی مشخص‌تر صحبت کنیم، چون کمتر از مم پیچیده است. همان‌طور که در مورد بدن صحبت می‌کنیم ولی وقتی به «روان» می‌رسیم می‌لنگیم. وقتی درباره‌ی آب صحبت می‌کنیم تئوری‌ها یک مقدار پیش می‌رود، ولی وقتی می‌رود به حسد می‌رسد، رفتار پیچیده‌تر می‌شود. در نتیجه به نظر می‌رسد این که فرمودید نظریه‌ی مم چه کاربردی دارد؛ یک نظریه است، حدسیاتی که بحث و نقد می‌شوند؛ ولی مدل‌ها ساده‌سازی می‌کنند تا ما درباره‌ی امور بیشتر درنگ کنیم. پیچیدگی امور خیلی وسیع و فراتر از اینهاست. نظریه‌ها از این جهت می‌توانند به ما کمک کنند که با ساده‌سازی، در توضیح امور، مقداری پیشرفت کنیم یا حداقل درک‌های ما Public شود؛ یعنی درکی که حضرت عالی دارید، آقای مهندس دارد، بنده دارم، و دیگر دوستان دارند، وقتی در یک چهارچوب نظری صحبت می‌کنیم می‌توانیم این برداشت‌ها را با هم بیشتر مبادله کنیم، نقد و بررسی کنیم و امور را بیشتر توضیح دهیم. در نتیجه به نظر می‌رسد که نظریه‌ی مم‌ها هم در مورد خلیقات به وجود نیامده است. حضرت عالی و دیگر عزیزان می‌دانند که نظریه‌ی مم‌ها بحث وسیعی است که در ارتباط با امور مختلف درباره‌ی آنها صحبت می‌شود. بنده - به عنوان عضو کوچک این پنل - سعی کردم در مروری از نظریات که تا به حال در ۲۰ جلسه داشته‌ایم این را هم به عنوان نظریه‌ای دیگر عرض کنم، همان‌طور که در دو جلسه‌ی گذشته در مورد نظریه‌ی بازی‌ها بحث شد. همان‌طور که نظریه بازی‌ها به درستی و به تمامی نمی‌تواند مسئله‌ی خلق و خوی ایرانیان را توضیح دهد، نظریه‌ی مم‌ها هم همین‌طور است. در نتیجه، به نظر می‌رسد که این نظریه‌ها فقط کمک می‌کنند که ما مسئله‌ای را مدل‌سازی کنیم و با هم مبادله کنیم و یک مقدار توضیح بدهیم، وضوح ببخشیم، وحدت ببخشیم، مقایسه کنیم و نقد نماییم. اتفاقاً نظریه‌ها کمک می‌کنند که با نقد نظریه‌ها، داستان حدس‌ها و ابطال‌ها، آگاهی ما نسبت به مشکلات و پیچیدگی‌های رفتارمان، زندگی مان و جامعه‌مان بیشتر شود. به هر حال «تا بدان جا رسید دانش من / که بدانم که نادانم». آخر این بحث‌ها به جهالت و نادانی منتهی می‌شود!

در مورد آنچه که آقای دکتر تکمیل همایون فرمودند هم عرض کنم که ما تجربه‌ی در این سرزمین زیستن را داریم. در این زیست بوم، در این زیست گاه یک تجربه‌ی تاریخی انباشته شده که به تعبیر دوست عزیزمان تبدیل به Knowledge یا Information می‌شود؛ ناپایداری امور، امور ناپایدار است که حضرت‌عالی فرمودید این نوعی در واقع Experience است، یک نوع Live Experience است، نوعی تجربه‌ی زیسته است. یا مثلاً ایده‌ی: «دیگری غیرقابل اطمینان است» که آقای دکتر خانیکی به درستی توضیح دادند و استفاده کردیم. یعنی به تدریج این ایده در ذهن ما شکل می‌گیرد که دیگری، غیرقابل اعتماد است. اینکه دیگران از تملق ما خوش‌شان می‌آید یک دانش ضمنی است که در ما شکل گرفته است. براساس مجموعه‌ای از شواهد دیده و دریافته‌ایم که وقتی افراد را تملق می‌کنیم پاداش می‌گیریم، بچه‌ها وقتی رفتارهایی درباره‌ی معلم‌هایشان نشان داده‌اند پاداش گرفته‌اند، یا در نتیجه‌ی رفتارهایی که با پدر و مادر یا با همسایه‌ها و... داشته‌اند، پاداش گرفته‌اند و اینها سبب شده که نوعی دانش در آنها شکل بگیرد. یا فرض کنید خاطرات؛ خاطراتی داریم که مثلاً وقتی راست گفته‌ایم دیگران از ما رنجیده‌اند؛ احیاناً در خانه بوده‌ایم؛ میهمانی آمده است و گفته‌ایم الان فرصت نیست که در را باز کنیم و شما تشریف بیاورید خدمتتان باشیم، کار داریم، یا ... و بعد اینها (میهمانان ما) رنجیده‌اند. این خاطرات به ما می‌گوید بهتر است که با اینها نوعی دیگر رفتار کنیم، همان چیزی که متأسفانه در فرهنگ دینی ما وجود دارد؛ تقیه از همین نوع است. یا مثلاً در مورد یادگیری - که من خیلی تأکید می‌کنم، یاد بگیریم که بدون خشونت بچه‌هایمان را تربیت کنیم؛ یاد بگیریم که می‌توانیم بدون خشونت با همدیگر زندگی کنیم؛ یاد بگیریم همزیستی مسالمت‌آمیز را و... ما خیلی نیاز به یادگیری داریم، به ویژه در فرهنگ مذهبی؛ مثلاً یاد بگیریم که دوست‌مان نماز نخواند ولی ما نماز بخوانیم؛ یاد بگیریم که وقتی او نماز نخواند دیگر به او نگاه بدی نداشته باشیم، تصور کنیم که او جور دیگری از خدا، از تکلیف الهی، و از معنویت برداشت دارد؛ و لزوماً این که من نماز می‌خوانم ولی ایشان نماز نمی‌خوانند، به این معنا نیست که ایشان ناپاک است و یک «دیگری» آلوده است... همین طور در مورد مسائل اجتماعی و چیزهای دیگر...

در مورد فرهنگ همان‌طور که دوست عزیزمان، آقای دوانی به درستی تأکید کردند تعریف‌های زیادی وجود دارد. به هر حال فرهنگ الگوهای آموخته‌ی رفتار و معناهاست، نگرش‌هاست، هنجارهاست. مجموعه‌ی رفتارها، آداب و رسوم و تمام چیزهایی که حضرت‌عالی فرمودید. بنابر دعوی مدعیانی که در این نظریات نظریه‌پردازی می‌کنند اینها همه جنبه‌ی ممیتیک دارد و آنها را از هم تفکیک نمی‌کنند؛ البته گاهی بیشتر بر یک حوزه متمرکز می‌شود و گاهی کمتر. و به هر حال م‌ها به شکل‌ها و صورت‌های گوناگون خود را نشان می‌دهد؛ مثلاً نگرش‌ها خیلی نرم‌تر است، وقتی قواعد و هنجارها می‌شود، بروز بیشتری پیدا می‌کند. مثلاً در نحوه‌ی غذا خوردن، ما غذای ساندویچی نداشته‌ایم، بعداً پیدا شده است؛ این جنبه‌ی ممیتیک دارد. اینکه بچه‌های ما دیگر غذاهای مقوی

و مغذی قدیمی را نمی‌خورند- و من واقعاً تأسف می‌خورم- و بیشتر به سراغ غذاهای آماده و فست فودها و ساندویچ و پیتزا و چیزهای دیگر می‌روند، اینها از کجا آمده است؟ این متأثر از جهانی شدن و رسانه‌ها است، مقوله‌هایی که حامل م‌ها هستند و این‌ها جنبه‌ی مم‌تیک دارند. م‌ها آمده‌اند و نفوذ کرده‌اند. من نمی‌خواهم به مسئله تهدید آمیز نگاه کنم؛ این وضع می‌تواند جنبه‌های مثبت هم داشته باشد ولی متأسفانه اینها گریبان ما را گرفته است. الان جامعه‌ی ما مصرفی و مک‌دونالدی شده است، تولید ندارد، و بیشتر از جوامعی که تولید دارند، مصرف می‌کند. این جنبه‌ی مم‌تیک دارد. فرهنگ- با آن دقت و وسواس معرفتی که حضرت عالی دارید و به حق اینها را از هم تفکیک می‌کنید- رسوم مختلف و آداب و نگرش‌ها و ارزش‌ها را شامل می‌شود؛ ولی در جایی جنبه‌ی ارزشی دارد؛ جایی جنبه‌ی نگرشی دارد و نوع نگاه به عالم و آدم است؛ در جایی جنبه‌ی مشخص‌تر و عینی پیدا می‌کند، مثلاً در قالب معاملات. این که گفته می‌شود با زناات شریک شود ولی با مال‌ات شریک نشود، این ضرب‌المثل یک م‌ است، یک پیروس است؛ این در گذشته‌ی ما، در تاریخ ما، در تجربه‌های زیسته‌ی ما آمده و نفوذ و رسوخ پیدا کرده و جنبه‌ی آسیب‌مند دارد. همان‌طور که ما به لحاظ بدنی می‌توانیم این مشکلات را بررسی کنیم به لحاظ فرهنگی و رفتاری و ذهنی هم می‌توانیم. متشکرم.

امیر رضایی

با تشکر از آقای دکتر خانیکی؛ محور بحث شما راجع به بی‌اعتمادی بود و سال ۵۳ را با ۸۳ مقایسه کردید. این جمع‌بندی و نتیجه‌گیری مطرح شد که بی‌اعتمادی در طی این ۳۰ سال کاسته نشده است. من می‌خواستم عنوان کنم که اساساً اگر ما به ۳۰ سال قبل برگردیم و مقایسه‌ای بین ۳۰ سال قبل از آن (مثلاً سال ۲۳ تا ۵۳) صورت دهیم باز هم این وضعیت قابل ردیابی است. سؤال‌ام این است که آیا این ظرف بی‌اعتمادی به شرایط خاص این مقطع تاریخی مربوط است یا اینکه اساساً به این برمی‌گردد که ما در حالی طی یک دوران گذار هستیم؛ دورانی که از مقطع مشروطه شروع شده و تا به امروز ادامه داشته و دارد و- فعلاً- خواهد داشت. در مقطع مشروطه از یک خواب آلودگی تاریخی بیدار شدیم و از تعطیلات تاریخی درآمدم و وارد تاریخ شدیم ولی به وضعیت ثبات و پایداری نرسیدیم. می‌دانید که دوران گذار، دوران فروپاشی ارزش‌ها و در حالت تعلیق قرار گرفتن همه‌ی معیارهای اخلاقی و انسانی است. سؤال مشخص من این است که آیا بی‌اعتمادی موجود به وضع پس از انقلاب مربوط است یا این که اساساً به دوران گذاری که ما در آن به سر می‌بریم، ربط دارد.

دوانی

... جناب دکتر خانیکی، سخنی را از دکتر صدیقی نقل کردند؛ ای کاش ایشان می‌گفت: «بدون سیاست، علم را نفهمیدیم، و بدون علم، سیاست را نفهمیدیم». دکتر صدیقی خودش یکی از معدود جامعه‌شناسانی بود که کار

سیاسی هم کرد ما شاید ۳ تا ۴ نفر مثل ایشان داشته‌ایم؛ همان‌طور که مهندس بازرگان علم را با سیاست گره زده بود...؛ مثل ایشان نیز تعداد انگشت‌شماری داشته‌ایم. اما سؤال من این است که فرمودید سرمایه‌های اجتماعی وجود ندارد یا کم است؛ طبق آن آماری که گفتید، مقوله‌های مرتبط با سرمایه اجتماعی، همه‌اش تقریباً منفی بود و من چیز مثبتی در آن ندیدم؛ پرسش این است که چه جوری می‌شود در ایران سرمایه اجتماعی را به وجود آورد. همان‌طور که می‌دانید یکی از شاخص‌های توسعه‌نیافتگی ایران در مقایسه با کشورهای غربی این است که آنها شاخص‌های سرمایه اجتماعی را دارند و ما نداریم یا شاخص‌های پایینی داریم. آیا این را می‌توان با علم اخلاق - چیزی که در دین‌مان نیز داریم - به وجود آورد؟ یا اینکه باید سیستم سازی کنیم؟ به چه طریقی ما می‌توانیم این سرمایه‌های اجتماعی را بازسازی کنیم. متشکرم.

دکتر بنی‌اسدی

من سؤالی از آقای دکتر خانیکی دارم؛ فرمودید که میزان اعتماد به عنوان شاخص سرمایه اجتماعی، قبل از انقلاب و در سال ۵۳ حدود ۷۲ درصد بوده و در سال ۸۳ به ۴۰ درصد رسیده، یعنی ۳۲ درصد کاهش پیدا کرده است. این در حالی است که انقلاب اسلامی، انقلابی فرهنگی و اخلاقی بود؛ اقلماً طبق ادعاهایی که داشتیم و رهبران انقلاب داشتند، انقلاب ما انقلاب اقتصادی یا در جهت اهداف دنیایی و مادی نبوده، و اقلماً رهبران و پیشگامانش گفتند که این‌گونه نبوده است و در جهت اعتلای اخلاق و ارزش‌ها و فرهنگ انقلاب تکوین یافته و محقق شده است. در طی این ۳۰ سال ما با پارادوکسی مواجه شده‌ایم؛ به لحاظ اخلاقی و اعتماد ما دائماً باید مسیر مثبتی را طی می‌کردیم منتهی به این ترتیب که شما توضیح دادید، وضع کاملاً معکوس بوده است. تحقیق شما تحقیقی توصیفی بود و شاید نباید راجع به علت‌های این وضع، زیاد صحبت کنیم. ولی با توجه به تعمقی که جناب عالی در این موارد کرده‌اید ممکن است مقداری هم راجع به علل و عواملی که باعث از دست رفتن اعتماد عمومی شده است توضیح بفرمایید. یادمان هست که قبل از انقلاب تجار بازار با تلفن معامله می‌کردند، چک‌های مدت‌دار می‌دادند، و این چک‌ها بر نمی‌گشت. مشتری به فروشنده تلفن می‌زد و مثلاً درخواست ۵۰ تن آهن می‌کرد؛ فروشنده هم مطالبه‌ی او را انجام می‌داد و بعد از سه ماه پولش را می‌گرفت. ولی حالا، هر چند که کارها را خیلی سفت و سخت می‌گیرند و از مشتری چک و سفته اخذ می‌شود و... اما دست آخر کار درست انجام نمی‌شود و در آن مشکل پیدا می‌شود. چطور شد که این اتفاق در ایران رخ داد و وضع این‌گونه شد؟

مهندس محمد توسلی

سؤال من این است که آیا در تحقیقی که در سال‌های ۵۳ و ۸۳ انجام شده، زمان هم مطرح بوده است؟ مثلاً در دهه

اول، دوم، سوم یک پرسش مطرح شده است؟ به هر حال در طول زمان پاسخها تغییر می کنند... برداشت و مشاهدات و تجربه های شخصی من این است که از سال ۵۳ تا پیروزی انقلاب منحنی اعتماد و مشارکت کاملاً افزایش پیدا کرده و در جریان انقلاب اوج آن را شاهدیم؛ اوج اعتماد و وحدت. این منحنی شاید تا سال ۵۹-۵۸ نیز رو به فزونی بوده و به تدریج کاهش یافته است. بنابراین به نظر می رسد سیر منحنی اعتماد و مشارکت و سرمایه اجتماعی در فاصله ی سال ۵۳ تا ۸۳ خطی نباشد... اگر پژوهشی در این زمینه هست، خوب است که ارائه دهید.

دکتر خانیکی

من تشکر می کنم از استادان و دوستان عزیز که با طرح نظر و سؤال این بحث را غنی تر کردند... دشواری هایی که آقای مظفر در مورد نظرسنجی به آن اشاره کردند درست است... من در طرح «پیمایش ارزش ها و نگرش های ایرانیان» هیچ دخالتی نداشتم و در اینجا فقط از نتایج آن برای بیان تحلیل ثانوی خودم استفاده کردم. بیشترین هدفام این بود که بگویم جای این بحثها (استفاده از پیمایشها) خالی است؛ شاید دهها، جلسه احتیاج داشته باشد که این آمار از منظر جامعه شناسانه مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد... آقای مظفر فرمودند که چطور می شود به این نظرسنجیها اعتماد کرد، یا به عبارت دیگر، چطور می شود نگرش ایرانیان را با توجه به پیچیدگی های آنان، مورد سنجش دقیق قرار داد. خوب، این بحث مقدار زیادی به روش تحقیق و محققان برمی گردد و مقدار زیادی هم به حوزه ی بحثی که واردش می شویم؛ یعنی قطعاً وقتی که می خواهیم نظر یک شهروند را در مورد اینکه به چه کسی رأی می دهد، جو یا شویم، کار خیلی سخت تر است تا اینکه پرسیم از چه غذایی خوشش می آید. چون در این مورد هزینه ای نمی پردازد. یا اینکه باز فاصله ی نظرها-که در همین طرح پیمایش هم هست- مهم است؛ یعنی وقتی پرسید که «نظر شما چیست» تا اینکه پرسید «به نظر شما، نظر مردم چیست» می بینید که خیلی فاصله وجود دارد. و از روی اینها می شود روش نظرسنجی را یک مقدار دقیق تر کرد. در مجموع به نظر من، «پیمایش ارزش ها و نگرش های ایرانیان»، طرح قابل اعتنایی است؛ به هر حال این طرح، توان ملی ما در حوزه ی جامعه شناسی و روان شناسی و مردم شناسی و نظایر اینهاست، اگر هم در حال حاضر بهتر از این بشود، امکان ما در آن زمان در این حد بود.

در مورد آنچه که آقای رضایی فرمودند؛ البته من نگفتم از بی اعتمادی کاسته شده... ولی سؤال تان، سؤال خیلی جدی و درستی است؛ این که آیا این ضعف بی اعتمادی خاص یک مقطع ویژه است یا یعنی به اصطلاح خاص شرایط در حال گذار است. به عبارت دیگر، این وضع را می شود تاریخی تر هم دید. به نظر من در تبیین و تفصیل این یافته ها می شود سه مبنای تحلیل را از همدیگر تفکیک کرد؛ یکی، آن نگاه تبیین ساختی تاریخی

است؛ در آنجا بحث از جنس بحث م‌هاست که آقای دکتر فراستخواه به آن پرداختند یا در خیلی از بحث‌های جامعه‌شناسی تاریخی به آن می‌پردازیم. یعنی ما یک بی‌اعتمادی تاریخی داریم؛ انباشت تجربه‌های ما - به خصوص در میان نخبگان - مؤید این بوده که بی‌اعتمادی‌اش به‌اوضاع نادرست نبوده است؛ یعنی هر وقت اعتماد کرده ضربه خورده است. عواملی هم آن را تجدیدش کرده است، مثلاً طولانی بودن مدت استبداد، دخالت بیگانه و بحث‌هایی که آقای دکتر ترکمان و دوستانی نظیر ایشان، به درستی در مورد نقش مثلاً فراماسونرها داشته‌اند... بحث دوم، ویژگی‌های دوران گذار است که به‌درستی به آن اشاره کردید، و باید مورد توجه قرار گیرد؛ یعنی اینکه جامعه از حالت سنتی به حالت مدرن تغییر پیدا می‌کند؛ نه آن موازین و رفتارهای سنتی بر جامعه حاکم است و نه موازین قانونی و جدید. این چنین، جامعه در یک حالت آنومیک و نابهنجار قرار می‌گیرد؛ وضعی که ما هم در جامعه شاهد آنیم. بعضی از آنها هم اصطلاحاً عوامل جاری هستند؛ همان‌طور که آقای مهندس توسلی اشاره کردند در شرایطی مثل شرایط انقلاب می‌بینیم که این اعتماد به سرعت بالا می‌رود. یا در شرایطی که جامعه در یک فضای آزاد مذهبی قرار می‌گیرد، فهم خودش از مذهب را دخالت می‌دهد و جامعه‌ی اخلاقی شکل می‌گیرد؛ جامعه‌ای اخلاقی که در آن گزینه‌های گوناگون وجود دارد و امکان‌گزینه‌های مختلف هست؛ این وضع اعتماد را افزایش می‌دهد.

به نظر من، باید این سه وضع را از همدیگر تفکیک کرد. می‌شود هر سه زمینه را هم برای اعتماد و هم برای بی‌اعتمادی در ایران مورد مطالعه قرار داد.

آنچه که در مورد دکتر صدیقی و سخن ایشان گفتم، در واقع تعریضی به خودم بود؛ گفتم من را دعوت کرده‌اند برای یک بحث علمی؛ اما معلوم نیست که خیلی حرف‌ام علمی باشد. البته من با شما (آقای دوانی) هم‌نظرم؛ اگر خواسته باشیم شکل درست‌تری را مطرح کنیم من هم معتقد هستم که باید کار سیاسی و علمی را هم‌پا پیش برد. یکی از بدترین صورت‌های بی‌اعتمادی که در ایران وجود دارد، بی‌اعتمادی سه‌ساحت نسبت به یکدیگر است؛ سه‌ساحت علمی، سیاسی و فرهنگی (یا ساحت روشنفکری). این سه‌ساحت، نسبت به هم بی‌اعتماد بوده‌اند؛ یعنی در محیط دانشگاه، به محض اینکه کسی سیاسی می‌شود یا نگاه سیاسی دارد گویا در محیط علمی چیزی کم دارد، و نه این که چیزی زیاد دارد. یعنی اگر جامعه‌شناسی، اهل سیاست هم باشد گویا اعتبار علمی‌اش پایین می‌آید. متقابلاً اگر سیاستمداری یک خرده سواد علمی‌اش بیشتر شود گویا در تصمیم‌گیری سیاسی‌اش تزلزل به‌وجود می‌آید. یا در محیط روشنفکری، آن جمله‌ی معروف آل‌احمد را به یاد داریم که می‌گفت، هیچ ادیب و شاعر بزرگی از دانشکده‌های ادبیات ما برنخواست. این را به عنوان واقعیت می‌شود گفت، ولی قطعاً چنین وضعی، افتخار نیست. اتفاقاً در دوران جدید ادیب و شاعر حتماً باید اعتبار علمی

هم داشته باشد... این را به عنوان مانع می خواستم بگویم که همیشه باید اثبات بکنیم که اگر سیاسی هم هستیم از کار علمی هم دور نیستیم؛ وگرنه بدون سیاست، علم را نمی شود فهمید یا به طور متقابل.

این که آقای دوانی فرمودید، سرمایه اجتماعی (و از جمله اعتماد) را چطور می شود به وجود آورد؛ من اخلاق منفرد را در جامعه ای نظیر خودمان یا اخلاق مذهبی را بی تأثیر نمی دانم، ولی فکر می کنم که این کافی نیست. فراهم کردن زمینه های حقوقی و قانونی و ایجاد نهادهای لازم قطعاً می تواند اعتماد را به شکل محسوسی افزایش دهد. مثلاً در بحث دموکراسی، هیچ ضرورتی ندارد که دموکراسی را به حوزه ی سیاسی محدود کنیم. بعضی از نظریه پردازهای جدید- که بیشتر در حوزه ی اقتصاد فعال هستند- مثل آقای آمارتیا سن که «توسعه به مثابه ی آزادی» را مطرح کرده اند، می گویند به میزانی که بقالی را به «سوپر مارکت» تبدیل کنید در جهت دموکراسی جلو رفته اید، چون فرد امکان انتخاب پیدا می کند. یعنی به جای اینکه بقال از پشت یخچال و غرفه هر چه می خواهد به مشتری بدهد، در سوپر مارکت مشتری می تواند خود کالایش را انتخاب کند. در نتیجه به میزانی که ما زمینه ی این نهادها را در جامعه فراهم کنیم، به همین میزان هم زمینه ی اعتماد را به وجود آورده ایم. به عبارت دیگر، باید اخلاق سازمانی و اخلاق حرفه ای را در کنار اخلاق منفرد مطرح کرد. البته نگاه دینی هم همین است؛ به میزانی که یک سازمان، یک نهاد، یک حکومت و یک جامعه اخلاقی شود، افراد رفتار اخلاقی تر و معتمدانه ی بیشتری خواهند داشت.

در مورد آنچه آقای دکتر بنی اسدی فرمودند؛ من عرض کردم که همه ی شاخص ها در این ۳۰ سال منفی نیست، و بعضی هایش مثبت است؛ یکی از شاخص هایی که مثبت است- و گفتم بزرگ ترین تغییر در جامعه ی ما محسوب می شود- تغییری است که در نهاد خانواده رخ داده است. اگر خانواده دموکراتیزه شود قطعاً آموزش و جامعه و... نیز دموکراتیزه می شود. چون از ویژگی های فرهنگ استبدادی این است که همه مستبد می شوند؛ پدر همان نقشی را پیدا می کند که شاه دارد؛ و این وضع در خانواده ی ایرانی در حال تغییر است.

در مورد بحثی که آقای مهندس توسلی بیان کردند، نظر ایشان کاملاً درست است؛ یعنی در دوران انقلاب اعتماد افزایش یافت. این را در همین سه موجی که تحقیق انجام گرفت هم می شود دید؛ یعنی در دوران اصلاحات هم اعتماد بیشتر شد؛ در موج اول که در سال ۷۸ انجام گرفت بالا رفتن این شاخص ها را می شود دید. در پرسشنامه و طرح های یاد شده، دهه های مختلف مورد ارزیابی قرار نگرفته ولی طبق آن قانون- که به نظر من اگر ادامه پیدا می کرد می توانست مبنایی برای تحقیقات علمی در ایران باشد- قرار بر این بود که یک نوع پرسش، هر دو سال یک بار تکرار شود تا تغییرات به دقت، سنجیده شود؛ یعنی همان طور که می توانیم نرخ تورم را ارزیابی کنیم، همان گونه هم بینیم که مثلاً میزان امید به آینده در ایران افزایش یافته یا کاهش، اعتماد به دیگران بیشتر شده یا کمتر، باورهای مذهبی به کدام سمت رفته و...

تحقیقات مردم‌شناسانه‌ی جدید نشان می‌دهد که میزان رو آوردن به فال‌بینی و طالع‌بینی در میان اقشار تحصیل‌کرده‌ی تهرانی از بخش‌های سنتی جامعه بیشتر شده است؛ مثلاً در شهرک غرب بیشتر از نازی‌آباد شاهد فال‌بینی هستیم؛ در حالی که براساس برداشت‌های قبلی باید با افزایش سطح تحصیلات یا بهبود وضعیت طبقاتی، توسل به این مقوله‌ها کاهش یابد. این است که تحلیل دقیق اوضاع، نیازمند ارزیابی‌های علمی‌تر و پیوسته و نظرسنجی و پیمایش علمی مستمر است، و برای همین قرار بود که این تغییرات دو سال به دو سال سنجیده شود؛ پرسش‌نامه‌ای واحد که هر دو سال در جامعه مورد ارزیابی واقع شود ولی متأسفانه در همان سه موج سنجیده شد و بعد از آن (از سال ۸۳) ادامه پیدا نکرد. ولی تا همان حد که انجام شد جهتی را نشان می‌دهد... بعضی از اینها در آن تکرار شونده‌های فرهنگی - که در بحث مم‌ها آقای دکتر فراستخواه گفتند - قابل مشاهده است. ضمن این که بعضی از این تکرار شونده‌های فرهنگی هم تحت تأثیر عوامل جدید هستند. یعنی یکی ممکن است بگوید اسطوره‌های رستم و سهرابی در فرهنگ ما اثر می‌گذارد، و یکی هم بحث‌های جدید و جهانی شدن و نظایر اینها را مؤثر بداند. مجموعه‌ی اینها نشان می‌دهد که جامعه‌ی متغیری داریم و مؤلفه‌های جدید تغییر را در آن خیلی مورد مطالعه قرار نداده‌ایم. بحث من، بیشتر یک «شروع» بود تا یک «پایان». خیلی متشکرم.

دکتر بنی‌اسدی

... جناب‌عالی فرمودید که در سال ۵۳ حدود ۴۰ درصد مردم نسبت به دیگران بی‌اعتماد بودند و در سال ۸۳ حدود ۷۶ درصد؛ عرض و سؤال من این بود که این افزایش بی‌اعتمادی در جامعه‌ی بعد از انقلاب، برخلاف انتظار ما از انقلاب فرهنگی و اخلاقی است...

جلسه‌ی آتی هم‌اندیشی (جلسه‌ی بیست و دوم)

شنبه ۲۹ فروردین‌ماه ۱۳۸۸

ساعت ۱۸

حسینیه ارشاد